

سازوکار ترجمه‌ها در غرابت‌زدایی از گفتمان نقد و نظریه ادبی با تمرکز بر ارتباط «لحن»، «صدا» و «قدرت»

دکتر شایسته‌سادات موسوی^{*۱}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۲۷

چکیده

مقاله پیش‌رو قصد دارد به بررسی میزان تأثیرگذاری ترجمه‌ها در بیگانه‌نمایی گفتمان نقد و نظریه ادبی در ایران بپردازد. نظریه‌های جدید ادبی در ایران گاه با مخالفت‌هایی روبه‌رو بوده‌اند. این نظریه‌ها گاه به بیگانگی با سنت نقد ادبی ما و گاهی به نامفهومی و پیچیدگی متهم شده‌اند. جدا از دشواری بنیادین نظریه‌های ادبی و پیش‌زمینه‌هایی که دانستن‌شان باز هم فهم نظریه‌ها را دشوارتر می‌کند، به نظر می‌رسد گاهی ترجمه‌ها در دامن‌زدن به پیچیدگی و دشواری این نظریه‌ها سهیم بوده‌اند. «لحن ترجمه» به عنوان یکی از عناصر اساسی ترجمه، همواره برای نظریه‌پردازان و منتقدان این حوزه اهمیت داشته‌است. این گروه برآنند که مترجمان گاه با انحراف از لحن متن مبدأ و فراتر بردن سطح آن از سطح فهم عموم مخاطبان، می‌توانند در انحصاری کردن و خصوصی‌سازی یک حوزه دانشی نقش مهمی ایفا کنند و بدین طریق بر اقتدار گفتمان آن حوزه بیفزایند. در این مقاله با ارائه نمونه‌هایی از ترجمه‌های مربوط به نظریه‌های ادبی کوشیده‌ایم نشان دهیم که انحراف از لحن متن مبدأ (از طریق افراط در سره‌گرایی، کهن‌گرایی یا عربی‌گرایی) چگونه می‌تواند به ابزار تفوق‌گفتمانی، اعمال قدرت بر مخاطبان و مقهورسازی ایشان تبدیل شود.

واژگان کلیدی: نظریه‌های ادبی، ترجمه، لحن، قدرت، گفتمان.

* shayesteh_mousavi@yahoo.com

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۱- مقدمه

در دهه‌های اخیر ورود جریان‌های نوین نظری، درپچه‌های جدیدی را بر فضای نقد ادبی ایران گشوده‌است اما مخالفت‌هایی را نیز به همراه داشته‌است. مخالفان، نظریه‌های نوین ادبی را با صفت‌هایی چون «غربی»، «بیگانه با ادبیات فارسی» و «وارداتی» توصیف کرده‌اند و این نظریه‌ها را نیازمند «بومی‌سازی» دانسته و «تقلید کورکورانه» و استفاده «شتابزده» از آنها را نادرست قلمداد کرده‌اند (نک. قبادی، ۱۳۹۱: ۱۱۱؛ حسن‌لی، ۱۳۹۱: ۱۱۳؛ خاتمی، ۱۹۳۷ و غلامحسین‌زاده، ۱۳۹۱: ۳).

برخی نیز برآنند که انباشتن کتاب‌ها و مقالات از نام نظریه‌ها و اصطلاحات جدید، با مرعوب‌ساختن خوانندگان، استفاده‌های نابجا و سطحی از نظریه‌ها را پنهان‌می‌سازد (نک. امن‌خانی، ۱۳۹۱؛ عمارتی‌مقدم، ۱۳۹۶). این نگرانی‌ها همچنین موجب برگزاری نشست‌ها و همایش‌هایی با محوریت «بومی‌سازی» نظریه‌های ادبی شده‌است (نک. ایرنا، ۱۳۹۷).

مخالفت با ورود نظریه‌های جدید، در غرب نیز بی‌سابقه نیست (نک. اشمیتس، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۴). در ایران هم به ایده ناسازگاری نظریه‌ها با ادب فارسی و لزوم بومی‌سازی آنها پاسخ‌هایی داده‌شده‌است (نک. فتوحی، ۱۳۹۵: ۱۳-۱۷)؛ اما اینکه «بومی‌سازی» نظریه‌های ادبی چیست، آیا از شائبه انجماد فرهنگی خالی است، آیا هیچ کشوری تابع‌حال به شیوه تجویزی موفق به بومی‌سازی نظریه‌ای شده‌است یا خیر؟! بحثی است که در حوزه و حوصله این مقاله نیست؛ نکته‌ای که در این میان نباید از آن غافل شد این است که آیا بیگانه‌نمایی گفتمان نظریه‌های ادبی تماماً محصول غرابت ذاتی این گفتمان است؟ صحیح است که نظریه ادبی به دلیل ماهیت بین‌رشته‌ای و به دلیل ارتباطش با حوزه‌هایی همچون تاریخ، فلسفه، جنسیت، قدرت، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و غیره حوزه‌ای پیچیده و دیرپاب است، اما آیا ترجمه‌ها با روش‌های خاصی که در پیش می‌گیرند، در دامن‌زدن به این کیفیات نقشی ندارند؟

«لحن»^۱ یکی از ویژگی‌های کلام است که هم در تألیف و هم ترجمه نمود دارد. منظور از لحن، تأثیر یا فضایی است که مترجم/ مؤلف به‌واسطه به‌کارگیری عناصر خاصی و به‌ویژه با انتخاب لغات و عبارات، در کلام خود ایجاد می‌کند. لحن را بیش از هر چیز می‌توان در قالب «رویکرد مؤلف/ مترجم نسبت به خواننده» تعیین کرد. انواع لحن از قبیل رسمی، دوستانه، جدی، طنز، علمی، عامیانه، آکادمیک، مقتدرانه و غیره گویای حالتی هستند که نویسنده نسبت به مخاطب خود اتخاذ می‌کند (نک. Baldick, 2001: 259؛ Holman, 1985: 444). عنصر لحن با یکی دیگر از

1. tone

عناصر مهم در کلام یعنی «صدا»^۱ پیوند تنگاتنگ دارد، تا آنجا که غالباً هنگام تعریف «لحن» از «صدا» نیز سخن گفته‌اند (نک. Baldick, 2001: 259; Hacker & Sommers, 2014: IDX. 47, 27, 562-563). «صدا» در مطالعات ترجمه اولین بار توسط لارنس ونوتی^۲ (۱۹۹۵) به اصطلاحی ویژه تبدیل شد که گویای ردپا یا اثری است که مترجم از حضور و وجود خود در متن به جا می‌گذارد (نک. Venuti, 1995: 238; Hermans, 1996: 23-48). صدا عنصری است که اظهار و آشکارسازی وجود مترجم را در پی دارد (Venuti, 1995: 7-12). در ادامه این پژوهش خواهیم دید که مترجم چگونه می‌تواند با تغییر لحن متن مبدأ صدای خود را از صدای مؤلف متمایز و گاهی بلندتر کند (نک. Barnstone, 1993, 28-29) و ترجمه را به سوی اظهار وجود خویش پیش برد.

همچنین لحن و صدا در ترجمه با عنصر «قدرت» پیوستگی ظریفی دارند. در ادامه با مددگیری از آرای نظریه‌پردازانی که ارتباط میان این عناصر را کاویده‌اند و همچنین با ارائه نمونه‌هایی از ترجمه‌های فارسی، نشان داده‌ایم که بیگانه‌سازی در لحن ترجمه می‌تواند به ابزار «قدرت» تبدیل شده، منجر به حذف گفتمان‌های رقیب شود.

سؤالات اصلی این مقاله این است که آیا پیچیدگی زبانی که در برخی منابع نظریه ادبی به نظر می‌رسد، تماماً بازتاب متن اصلی است یا سازوکارهای خاصی در ترجمه در پیچیده‌تر ساختن آنها و غرابت این گفتمان در ایران نقش داشته‌است؟ آیا لحن انتخابی مترجمان می‌تواند به ابزار قدرت و وسیله‌ای برای حذف گروهی از مخاطبان یا حذف گفتمان‌های رقیب (مثلاً گفتمان نقد ادبی سنتی) تبدیل شود؟ و آیا حفظ عنصر «لحن» و «تأثیر» در ترجمه متون مرتبط با نظریه ادبی می‌تواند به غرابت‌زدایی از گفتمان نقد و نظریه ادبی کمک کند؟

۱-۱- پیشینه تحقیق

تحقیقات متعددی به عنصر «قدرت» در ترجمه توجه داشته‌اند اما غالباً تمرکز خود را بر الگوهای بروز قدرت از منظر سیاسی یا ایدئولوژیک نهاده‌اند. از این میان می‌توان به مقالاتی همچون «بررسی بازنمایی ایدئولوژی در متون ترجمه‌شده سیاسی» (آقاگل‌زاده و فیروزیان، ۱۳۹۵)؛ «بررسی ترجمه اخبار سیاسی با رویکرد تحلیل گفتمان» (اریس و هاشمی، ۱۳۹۳)؛ یا «تغییر ایدئولوژی در ترجمه (براساس رمان پیرمرد و دریا)» (امیرشجاعی و قریشی، ۱۳۹۵) اشاره کرد. خانجان و میرزا (۱۳۸۶) نیز بازنمود قدرت در ترجمه و ظرفیت قدرت‌نمایی در الگوهای ترجمه را

1. voice

2. Lawrence Venuti

بررسی کرده‌اند، اما این تحقیق نیز همچنان به جنبه اقتدارگرایی ایدئولوژیک ترجمه‌ها وفادار مانده‌است. یکی از تحقیقاتی که مفصل‌تر به ارتباط قدرت و ترجمه پرداخته کتاب سنت ترجمه در عصر *ایلخانان و تیموریان* (سعیدی و معاذاللهی، ۱۳۹۶) است. بررسی رابطه میدان‌های قدرت و عادت‌وارگی (عادی‌سازی الگوها) در ترجمه، این کتاب را به مقاله حاضر مرتبط می‌کند. نظرگاه کتاب سنت ترجمه از آن جهت که به مترجمان در نقش کنشگران اجتماعی می‌نگرد، با نظرگاه مقاله حاضر اشتراک دارد.

عنصر «لحن» در ترجمه نیز هرچند در تحقیقات فارسی متعددی وارد شده‌است، اما این تحقیقات عموماً بر روی لحن ترجمه‌های ادبی تمرکز کرده‌اند (نک. احمدی و حقیقت‌منش، ۱۳۹۲؛ فولادوند، ۱۳۸۹؛ امامی، ۱۳۴۶). امامی در مقاله‌ای خواندنی با عنوان «مسأله لحن در ترجمه؛ از کلاغ فرنگی بلبل فارسی‌گو نسازید» به ستایش کلمات عادی و عامی می‌پردازد و از غرابت در لحن انتقاد می‌کند (۱۳۴۶: ۱۵۳۰-۱۵۳۱). حفظ لحن در ترجمه شعر و داستان، البته از اهمیتی دوچندان برخوردار است، اما این بدان معنی نیست که بلاغت یا حفظ لحن در ترجمه‌های متون علمی بی‌اهمیت است. متأسفانه ترجمه این متون اغلب از نظر فصاحت و دقت ترجمه ارزیابی شده‌اند و در نقد آنها از مسأله لحن که با بلاغت سروکار دارد غفلت شده‌است (نک. صلح‌جو، ۱۳۸۳: ۴).

۱-۲- روش کار

«نقد ترجمه» و «ارزیابی کیفیت ترجمه» دو حوزه مرتبطاند و پیوستگی‌های ریشه‌ای دارند اما درک تمایز ظریف میان این دو نیز امری واجب است. ارزیابی کیفیت ترجمه با مقابله زبان مبدأ و مقصد و بررسی روابط تعادلی میان دو متن سروکار دارد، به این معنی که می‌سنجد معادل‌های واژگانی، نحوی و ساختاری متن مقصد نسبت به متن مبدأ، خوب/ بد یا غلط/ صحیح است. ولی نقد ترجمه، بیشتر به حوزه نقد ادبی شباهت دارد و به ارزیابی کارکردها و تأثیرات ترجمه بر فرهنگ مقصد می‌پردازد (نک. فرحزاد، ۱۳۸۶: ۴۲۰؛ خانجان، ۱۳۹۰: ۱۰۶-۱۰۷). مقاله حاضر نیز، هرچند با ارزیابی ترجمه در ارتباط است اما هدف نهایی و اصلی آن، نقد ترجمه و بررسی تأثیری است که در زبان مقصد می‌گذارد.

در این نوشتار، بیشتر بر روی واحدهای کوچک‌تر زبانی یعنی معادل‌ها و عبارات کوچک تمرکز داشته‌ایم هرچند سازوکار به‌کاررفته در این واژه‌ها و معادل‌گذاری‌ها را باید به‌مثابه مشت نمونه خروار، مثالی دانست که در واحدهای بزرگتر زبان و نیز در ساختارهای نحوی صدق می‌کند. ما

برای اثبات تأثیر واحدهای کوچک بر واحدهای بزرگتر زبان، نمونه‌هایی از جملات یا بندها نیز ارائه داده‌ایم، اما تمرکز اصلی در این نوشتار بر روی واژگان و اصطلاحات است. با این حال و با توجه به اهمیت ساختارهای نحوی در تولید لحن، خوانندگان محترم می‌توانند برای دیدن نمونه‌هایی از ساختارهای نحوی که لحنی ترجمه‌زده به کلام می‌دهند، به مقاله «چهار نوع ترجمه» (خزاعی‌فر، ۱۳۹۶: ۸-۱۱) مراجعه کنند.

۲- پیش‌زمینه‌های نظری

۲-۱- روش‌های ترجمه: غرابت‌زدایی یا غرابت‌افزایی؟

نظریه‌های کلاسیک ترجمه همواره میان دو قطب مقصدگرایی و مبدأگرایی در آمدوشد بوده‌اند. شاید بتوان گفت انواع متعدد نظریه‌های ترجمه که بعدها شکوفا شدند نیز نهایتاً به یکی از این دو جانب تمایل دارند.

رویکردهای مقصدگرا، معمولاً به تأثیرگذاری متن و حفظ حال‌وهوای زبان مقصد و در نتیجه به «غرابت‌زدایی» از ترجمه تمایل دارند. سابقه این رویکرد به سیسرو^۱، شاعر روم باستان می‌رسد. وی معتقد بود ترجمه باید در درجه اول تأثیرگذار باشد، بنابراین برای تحقق این تأثیرگذاری، مفاهیم را در قالبی که با زبان «خودشان» سازگاری داشت، می‌ریخت (Munday, 2001: 19). سنت جروم^۲ نیز در سده پنج میلادی در *ولگات*^۳ (ترجمه کتاب مقدس از عبری به لاتین)، از همین روش سود می‌برد. جان درایدن^۴ شاعر انگلیسی قرن هفدهم نیز معتقد است در هر زبانی آن مایه از توانمندی وجود دارد که بتواند انواع و اقسام معانی یا فرم‌های زبانی را بازگوید، بنابراین لازم نیست مترجم را تحت فشار قرار دهیم و مجبورش کنیم که کاملاً پایبند ساختار متن اصلی باشد (Dryden, 1987: 5/529 و نیز نک. Dryden, 2015).

از دیگر نظریه‌پردازانی که بر همسانی تأثیر ترجمه با تأثیر متن مبدأ توجه بسیار دارد، یوجین نایدا^۵ است. روش ترجمه نایدا که خود آن را «ترجمه پویا»^۶ می‌نامد، به خاطر اهداف مذهبی او پی‌ریزی شد (نک. Nida & Taber, 1969). او در ترجمه کتاب مقدس، به دنبال ایجاد تأثیری

1 . Cicero (۱۰۶-۴۳ ق.م)

2 . Saint Jerome

3. Vulgate

4 . Dryden

5 . Eugene Nida

6 . Dynamic equivalence

مذهبی برابر با متن اصلی است. برای مثال در برابر عبارت «برّه خداوند» در کتاب مقدس، عبارت «سگ آبی خداوند» را قرار می‌دهد، چراکه در فرهنگ اسکیموها برّه وجود ندارد و ترجمه لفظ به لفظ کنش و پویایی‌ای در مخاطب ایجاد نخواهد کرد (خرزایی فر، ۱۳۸۴: ۷۲). نظریه ناپیدا بعدها از حوزه ترجمه متون مذهبی فراتر رفت و در انواع متون کاربرد یافت.

رویکردهای متعدد دیگری در مطالعات ترجمه وجود دارند که کفه ترازو را به نفع غرابت‌زدایی سنگین می‌کنند، از جمله نظریه ترجمه به روش ارتباطی^۱ که ارتباط با خواننده را اعتبار می‌بخشد (نک. Newmark, 1981)؛ روش ترجمه پنهان^۲ که می‌کوشد ترجمه‌ای روان و طبیعی بسازد به طوری که خواننده تشخیص ندهد در حال خواندن متنی ترجمه شده است (نک. House, 1989)، روش‌های کارکردگرا^۳ که به کارکرد ترجمه در زندگی مخاطب می‌اندیشد (نک. Reiss, 2000) و مواردی دیگر. در برابر گروه طرفدار غرابت‌زدایی یا «بومی‌سازی»^۴ (۱)، گروهی از مترجمان نیز همواره طرفدار «بیگانه‌سازی» در ترجمه بوده‌اند. ترجمه‌های عربی در مکتب بغداد از این روش سود بردند. گوته، ترجمه را ابزاری برای قدرت گرفتن زبان و در نتیجه افزایش توان ایستایی در برابر گفتمان‌های سلطه‌جو (برای مثال گفتمان فرانسه در آن زمان) می‌دانست^۵. او در بخشی از دیوان غربی- شرقی (۱۸۱۹) نظریه ترجمه خود را شرح می‌دهد و آنچه او در این بخش می‌گوید بعدها نظریات مهمی را پایه‌ریزی می‌کند. شلایر ماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴)، یکی از هم‌نظران گوته، خود مترجمی قوی‌دست بود و ترجمه هرمنوتیکی او از آثار افلاطون به شهرت فراوان رسید؛ وی در گفتاری با عنوان «در باب شیوه‌های مختلف ترجمه»^۶ برای مترجم تنها دو راه را محتمل می‌داند، مترجم یا باید آرامش خواننده را لحاظ کند و نویسنده را به سوی او ببرد (اعتبار بخشیدن به زبان مقصد)، یا باید نویسنده را به حال خود رها کند و خواننده را به سوی او ببرد (اعتبار بخشیدن به زبان مبدأ) و خود از میان این دو، راه دوم را می‌پسندد و ترجمه ثمربخش را ترجمه‌ای می‌داند که از طریق «بیگانه‌سازی»^۷، زبان مقصد را با زبان و فرهنگی تازه آشنا سازد (Munday, 2016: 47-48؛ Szymanska, 1916؛ و نک. متن آلمانی (Schleiermacher, 2006)). بنیامین در اثر تأثیرگذار خود وظیفه مترجم^۸، گفته‌های گوته را بهترین یادداشتی می‌داند که در

- 1 . communicative method
- 2 . covert translation
- 3 . Operative
- 4 . Domestication
- 5 . alienation/ foreignization
- 6 . The Task of the Translator

کل تاریخ زبان آلمانی در باب ترجمه به چاپ رسیده‌است (Benjamin, 2002: 261). ریکور نیز برای ورود عناصر زبانی جدید به زبان مقصد ترسی به خود راه نمی‌دهد و این امر را «مهمان‌نوازی زبانی» می‌داند (Ricoeur, 2006: 24). او می‌گوید باید مراقب بود تا ادعای بومی‌گرایان، مبنی بر بسنده بودن زبان خودی، به ترجمه راه نیابد، چراکه شیوه‌ای است غیردموکراتیک و می‌تواند به ناسیونالیسم افراطی و شوونیسم منجر شود (ریکور، ۱۳۸۶: ۱۱-۱۲). برخی از ترجمه‌ها ادوار تاریخی مهمی را رقم زده‌اند، مانند ترجمه آلمانی لوتر از/نجیل، یا تأثیر ترجمه‌های متون کلاسیک در شکل‌گیری دوره رنسانس، روشنگری یا رومانسیسم. بنا به گفته ریچارد کرنی «در همه این مثال‌ها حلول قاموسی از لغات یک زبان به زبان دیگر با ایده‌های مدرن‌رهایی و تحول انسان ارتباط داشت [...] پس ترجمه همواره وجود داشته‌است و به گفته آنتوان برمن ترجمه، تجربه بیگانگان است» (همان: ۱۰).

با پیشرفت زمان و غنی‌شدن نظریات زبانشناسانه-ساختارگرایانه، نظریات ترجمه روزبه‌روز به سمت بومی‌زدایی پیش رفت، چراکه ترجمه به‌مثابه چهارراه تلاقی‌های فرهنگی قلمداد شد و هرگونه تلاش برای بومی‌کردن ترجمه، خیانت به پویایی فرهنگی و سد راه ورود آواهای تازه تلقی می‌شد^(۴) (برمان، ۱۳۹۱: ۵۱-۵۲).

اما این‌گونه از ترجمه، اکنون مجدداً مخالفت‌ها را برانگیخته‌است. آیا پذیرایی بی‌محبا از ورود عناصر جدید زبانی در انسجام و تاریخ‌مندی فرهنگ مقصد گسست ایجاد نمی‌کند؟ حتی ونوتی که خود از طرفداران شکوفایی فرهنگی از طریق ترجمه است، این امر را تنها در سایه انسجام و یکپارچگی فرهنگی میسر می‌داند (Venuti, 1998: 68). رایج‌شدن مفاهیمی متضاد همچون «جهانی‌شدن» و «بومی‌شدن»، تعارضات میان این دو جریان را بیش‌ازپیش روشن ساخت. اگر ممانعت از ورود عناصر بیگانه می‌تواند فرهنگ را از پویایی بیندازد و آن را همچون باتلاقی در خود مانده، بخشکند باز گذاشتن راه بر هر عنصر بیگانه نیز می‌تواند پیوستگی‌های تاریخی را بگسلد. نظریه‌پردازانی که به همسویی واردات فرهنگی با بافت قایل‌اند، برآنند که «هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون ملاحظات هویت فرهنگی به دنبال ثبت و تحکیم ویژگی‌های خود باشد [...] نه تنها تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر بلکه پیشرفت‌های اقتصادی و فناوری نیز [...] فقط از طریق مفهوم هویت فرهنگی دریافت می‌شوند» (Segers, 2000: 384-385). به نقل از توروپ، ۱۳۹۰: ۲۰۳. از طرف دیگر اگر ترجمه آنقدر از بافت مقصد دور شود که مخاطبان نتوانند با آن

ارتباط برقرار کنند، اساساً ترجمه چه فایده‌ای خواهد داشت؟ آنچنان که یوری لوتمان^۱ در باب «سپهر نشانه‌ای»^۲ می‌گوید: «هر زبان منفرد به واسطه اینکه در یک سپهر نشانه‌ای نمود پیدا کرده، توانسته‌است به یک زبان منفرد تبدیل شود. عناصری که در این سپهر نشانه‌ای قرار نداشته‌باشند، برای کسانی که در این سپهر زیست می‌کنند، بی‌معنا خواهند شد» (۱۳۹۰: ۲۲۱-۲۲۲). هورنبی نیز می‌گوید: «در دوران کلاسیک، روش بررسی ترجمه چنین بود که جملات و بخصوص کلمات را از بافت جدا و به تفصیل بررسی می‌کردند. در دوره جدید مطالعات ترجمه، محقق به شبکه‌ای از روابط علاقه‌مند است و اهمیت تک‌تک کلمات را، با توجه به اینکه تا چه حد با کل متن، موقعیت و فرهنگ ربط دارد، می‌سنجد» (Snell- Hornby, 1988: 36) به نقل از خزاعی فر، ۱۳۸۴: ۷۱).

بنابراین فراتر رفتن از بررسی دو عنصر زبان مبدأ یا مقصد و توجه به عوامل متکثر دخیل در ترجمه از قبیل هدف، مخاطب، کارکرد ترجمه، تأثیر و تأثر ترجمه در بافت، لحن، سازوکارهای ایدئولوژی و قدرت و غیره امروزه برای منتقدان ترجمه امری واجب است.

۲-۲- لحن در ترجمه و ارتباط آن با صدا و قدرت

ساختار شکنان به مطالعات ترجمه بسیار علاقه‌مندند، چراکه ترجمه از جایگاه‌هایی است که می‌تواند اعتبار مقوله‌ای به نام «متن اصلی» را به چالش بکشد. مقالاتی چون «مرگ مؤلف» از رولان بارت (۱۹۶۷) و «نویسنده چیست؟» از فوکو (۱۹۶۹)، از چهره مؤلف و به تبع آن از چهره «متن اصلی» تقدس‌زدایی کردند.

منتقدان سنتی ترجمه تمام هم‌وغم خود را بر هماهنگی میان متن اصلی و متن مبدأ یا «دقت در ترجمه» نهاده بودند، چراکه ایشان سنتاً قایل به وجود «اندیشه‌ای اصلی» در «متن اصلی» بودند و می‌کوشیدند این اندیشه به دست‌نخورده‌ترین حالت ممکن از زبانی به زبان دیگر منتقل شود. این همان چیزی است که فوکو آن را «شیوه کلاسیک بازنمایی» می‌نامد (گنتزler، ۱۳۸۰: ۱۹۲-۱۹۳).

اما منتقدان پس‌اساختارگرا، با درنگ بر قدرت مهارناشدنی زبان، محتاطانه‌تر به امکان ترجمه دقیق متن اصلی می‌نگرند. نظرگاه‌های جدید ترجمه، به ارتباطات ترجمه با بافت، بسیار علاقه‌مندند و می‌توان گفت غالباً در بستر «تحلیل گفتمان» زاده می‌شوند (برای نمونه نک. Hatim & Munday, 2004; Hatim & Mason, 1993; Hatim & Mason, 1997). گنتزler

1 . Juri Lotman

2 . Semiosphere

و تیموکزکو (۱۳۹۴) به شکل‌گیری مترجم در بستر گفتمان و شکل‌دهی مترجم به گفتمان فرهنگی نظر داشته‌اند و به تفصیل بازی‌های قدرت، ترجمه و گفتمان را بررسی کرده‌اند. این نظرگاه‌های جدید، ترجمه را هم تأثیرپذیر از عوامل گفتمانی (از جمله بافت فرهنگی - تاریخی) و هم تأثیرگذار بر آنها، در نظر می‌گیرند. فوکو می‌گوید: «این‌گونه نیست که نویسنده [مترجم] زبان را به کار گیرد و خود بیرون از آن بایستد، بلکه زبان خود جزئی از خلق موضوع و دارای تأثیر تولیدی خویش است» (گنتز، ۱۳۸۰: ۱۹۴). به بیان دیگر، امروزه زبان، به‌خودی‌خود، دارای قدرت تأثیر پنداشته می‌شود به‌گونه‌ای که حتی خودِ نویسنده/مترجم در خدمت گفتمان درآمده و به یکی از ابزار/کارکردهای گفتمانی تبدیل می‌شود. بنابراین بیگانه‌سازی یا غرابت‌زدایی را نمی‌توان سازوکاری ساده و تماماً در دست مترجم پنداشت. مترجم در روند ترجمه هم خود تحت سلطه الزامات گفتمانی پیشین دست به انتخاب می‌زند و هم انتخاب او خود به الزام گفتمانی دیگری برای مترجم بعدی بدل می‌شود. ونوتی، بیگانه‌سازی یا بومی‌سازی را در هر صورت امری ایدئولوژیک تلقی می‌کند و بر آن است که در هر دوی این روش‌ها مترجم تحت تأثیر فشارهای گفتمانی یا ایدئولوژیک، کدهای زبانی را در متن مقصد دستکاری و تحریف می‌کند (2001: 240).

لحن در ترجمه، با مسأله انتخاب، دستکاری و تحریف پیوند تنگاتنگ دارد. از سوی دیگر دستکاری در لحن، با دستکاری در جامعه مخاطبان همراه است. برای مثال کلمه Fear را می‌توان به واژه‌های «ترس، وحشت، هراس و غیره» ترجمه کرد. اما ممکن است مترجم با برگزیدن واژه «دهشت»، مخاطبان زیادی را حذف کند، چراکه این معادل مخصوص طبقات فرهیخته‌تر است. احتمالاً تمام انگلیسی‌زبانان معنای واژه fear را درک می‌کنند، اما تمام فارسی‌زبانان معنای «دهشت» را نمی‌دانند. این‌گونه است که مترجم می‌تواند با ابزار لحن، دست به حذف بخشی از مخاطبان یا در ابعاد بزرگتر دست به حذف گفتمان آنها بزند.

ارتباط عوامل قدرت با ترجمه مورد توجه برخی از پژوهشگران پساساختارگرا قرار گرفته اما فضل تقدم در این موضوع از آن‌ها هرمنز است. هرمنز با توجه به عنصر «صدا»، جایگاه مترجم در ترجمه را می‌سنجد. به نظر هرمنز، مترجم همیشه و حتماً، حتی اگر خود نخواهد یا نداند، در متن «حضور گفتمانی» دارد (Hermans, 1996: 27). صدایی که مترجم در ترجمه از خود به‌جا می‌گذارد، گویای حضور گفتمانی اوست و این حضور گفتمانی به دلیل فاصله زمانی یا جغرافیایی مترجم با متن اصلی ناگزیر اتفاق می‌افتد و در چند شکل خود را نشان خواهد داد،

یکی از رایج‌ترین نمودهای حضور گفتمانی مترجمان، در حذف و اضافاتی بروز می‌یابد که در متن وارد می‌کنند، از جمله در پانویس‌ها و توضیحات (Ibid: 40). اما وقتی که مترجم احساس کند، بیش از اینها در تغییر متن قدرت دارد، صدای او در متن ترجمه‌شده بلندتر به گوش خواهد رسید.

بازیل هتیم و جرومی ماندی، از دیگر نظریه‌پردازانی هستند که به نقش عوامل قدرت در ترجمه توجه داشته‌اند. بنابر نظر ایشان مترجم می‌تواند به بهانه‌هایی ظاهراً بی‌خطر و حتی ستودنی همچون «روان شدن ترجمه»، «جذاب کردن متن» و «دقت در ترجمه» دست به اعمال قدرت بزند و حضور گفتمانی خود را در متن پررنگ کند و بدین طریق زبان را به نفع «خاص بودن» و «تافته جدا بافته بودن» خود «غصب» کند (Hatim & Munday, 2004: 93-96).

براساس نظر هتیم و ماندی قدرت در ترجمه به معنی «استفاده از زبان به عنوان ابزاری برای «وارد میدان کردن» یا «از میدان به‌در کردن» گروهی از مخاطبان، نظامی از ارزش‌ها و عقاید یا حتی کلیت یک فرهنگ» است (Ibid: 93). دستکاری لحن در ترجمه، حتی می‌تواند به متن کارکردی ببخشد که متن مقصد از آن کارکرد عاری بوده‌است. این یکی از مواضعی است که مترجم با انحراف از لحن متن اصلی، می‌تواند صدا و حضور خود را به‌جا بگذارد. هتیم و ماندی نمونه‌هایی از ترجمه‌های عربی به انگلیسی را نشان می‌دهند که با لایه ظریفی از لحن آکادمیک روکش کاری شده‌اند، همین‌طور نقد ایشان بر ترجمه ناباکوف از آثار پوشکین نشان می‌دهد که وی چگونه لحنی نخبه‌گرایانه و پر از ارجاعات علمی به ترجمه آثار پوشکین بخشیده‌است (Ibid: 94, 96).

با این تفصیلات آیا می‌توان گفت زبان و لحن به‌کاررفته در ترجمه‌های متون نظریه ادبی، زبان و لحنی اصیل (برابر با متن اصلی) است؟ یا اینکه می‌توان این امر را، دست‌کم تا حدی و در مواردی، محصول سائق‌های گفتمانی و راهکاری برای اعمال قدرت، ابراز تفوق، خصوصی‌سازی، انحصاری کردن حوزه نقد و در نهایت آن را گونه‌ای از «غصب زبان» و «مصادره زبان» دانست؟ در بخش بعدی می‌کوشیم به پاسخ سؤالات بالا نزدیک شویم اما پیش از آن چند نکته را یادآور می‌شویم:

۱- سازوکارهای بیگانه‌سازی یا غرابت‌زدایی و غیره منحصرأ مربوط به ترجمه‌های نظریه ادبی نیست و در ترجمه انواع موضوعات مختلف دیده می‌شوند اما حوزه بررسی این مقاله نظریه ادبی است.

۲- شاید کمتر نظریه‌ای را بتوان منحصرأ «نظریه ادبی» نامید. بسیاری از نظریات زبانشناسانه، روانکاوانه، جامعه‌شناسانه و غیره هیچ‌یک انحصاراً برای مطالعه ادبی ایجاد نشده‌اند. بنابراین دقیق‌تر آن است که به جای «متون نظریه ادبی» بگوییم ما «متون نظری مرتبط با مطالعات ادبی» را در نظر گرفته‌ایم اما مسامحتاً و برای اختصار، همان گونه کوتاه را به کار می‌بریم.

۳- وضعیت لحن در ترجمه‌های فارسی متون نظریه ادبی

۳-۱- پیروی از لحن ترجمه‌های شهرت‌یافته

«دقت در ترجمه» یکی از دلایل ظاهراً موجهی است که می‌تواند ترجمه را پیچیده کند. از معروف‌ترین نمونه‌های چنین ترجمه‌ای در زبان فارسی، ترجمه‌های فلسفی ادیب‌سلطانی است که به دشوارخوانی معروف‌اند. نقدهای متعددی نیز بر این ترجمه شده‌است^(۵). در اینجا قصد پرداختن به ترجمه وی را نداریم اما گاه سنگ‌بنایی که مترجمی می‌نهد، خود به الگوی زبانی یک گفتمان تبدیل می‌شود و مترجمان بعدی را به انتخاب‌های مشخصی سوق می‌دهد. به معادل زیر که از ترجمه‌های ادیب‌سلطانی به متنی درباره آثار جویس راه یافته توجه کنید:

- **هایش / هاینده** (حقیقی، ۱۳۹۶ الف: ۱۳۸؛ حقیقی، ۱۳۹۶ ب: ۷۴).^(۶)
- **حرف بزرگ شَب‌زنده‌داری فینه‌گان‌ها، آشوبی است خاص:** این آشوب، قدرت **هایش** است، قدرت **هایش** رشته‌های ناهمگن [...] را درون خود پیچیده می‌کند (حقیقی، ۱۳۹۶ ب: ۷۴).

به نظر نمی‌رسد جمع کثیری از فارسی‌زبانان یا حتی متخصصان معنای واژه «هایش» را بدانند. این دو واژه معادل‌هایی هستند برای *affirmation* و *affirmative* در زبان انگلیسی، به معنای تصدیق، تأیید و ایجاب. با یک جستجوی ساده می‌توان دید که این واژه در فرهنگ‌های لغت انگلیسی که برای نوآموزان و دانش‌آموزان نوشته شده، وجود دارد از جمله در Urbom, 2005: 12 که فرهنگ لغت نوآموزان است و همچنین در Manse, 1996: 9 که فرهنگ لغتی است برای نوآموزان انگلیسی و دانش‌آموزان متوسطه (Ibid: iii) این دو مدخل به چشم می‌خورد. از این طریق روشن می‌شود که کلمه *affirmation* برای جمع کثیری از مخاطبان انگلیسی‌زبان آشناست، اما کلمه «هایش» حتی در بزرگ‌ترین فرهنگ‌های جامع زبان فارسی از قبیل *لغتنامه دهخدا*، فرهنگ معین و سخن وجود ندارد. حال باید پرسید که جامعه مخاطبان «هایش» تا چه اندازه محدودتر از مخاطبان «*affirmation*» است؟ تعداد مخاطبانی که با این انتخاب واژگانی از امکان فهم معنا محروم می‌شوند

چقدر است؟ آیا آزادی عمل در انتخاب معادل‌ها به مترجم نوعی قدرت در بازی با امکانات متن را نمی‌دهد و آیا مترجم از طریق این آزادی و قدرت، لحنی را به گفته خود نمی‌دهد که با لحن جمله اصلی تفاوت دارد و می‌توان دعوی خاص بودن و متفاوت بودن را در آن دید؟

• **هم‌بوم‌پنداری** (صافی، ۱۳۹۳: ۹ و ۳۳)

این ترکیب نیز برای شمار زیادی از فارسی‌زبانان آشنا نیست. این معادل که حتی برای متخصصان نسبتاً ناآشناست، ترجمه ساده‌ترین کلمات انگلیسی است: «what it is like». هرمن برای هر روایت چهار شاخصه معرفی می‌کند، یکی از آن چهار این است که روایت حس چگونگی بودن یک تجربه را منتقل کند. هرمن برای این شاخصه عبارت بسیار ساده «sense of what it is like» را به کار می‌برد (Herman, 2009: XVI). آیا لحن و تأثیر این دو عبارت برای مخاطبان هر دو جامعه زبانی برابر است؟

• **ناپچاری تکرار** (بهریزی، ۱۳۸۹: ۲۳۵ و ۴۲۰)

یک فارسی‌زبان بعد از کمی کلنجار رفتن با این لفظ غریب، ممکن است معنای آن را دریابد. اما این لفظ برای فارسی‌زبانان، به همان اندازه آشنا است که واژه سراسرت و بسیار پرتکرار «Compulsion» برای انگلیسی‌زبانان؟ اصطلاح «compulsion to repeat» در اصل یک اصطلاح فرویدی است و به حالتی اشاره دارد که آدمی مجبور به تکرار یک عمل است، حال آنکه از آن لذتی نمی‌برد (وسواس) (نک. اسون، ۱۳۸۶ ذیل Répétition compulsion de). این اصطلاح در اصل آلمانی «Wiederholungszwang» است. هر دو قسمت این اصطلاح یعنی «wiederholung» (به معنی تکرار) و «zwang» (به معنی نیرو، قدرت و اجبار) از کلمات بسیار پرتکرار آلمانی‌اند. در زبان آلمانی بیش از سیصد کلمه در ترکیب با zwang ساخته می‌شود^(۷). اکنون میزان آشنایی «ناپچاری» برای فارسی‌زبان با دو معادل پیش‌گفته قابل بررسی است. چرا مترجم به کلمه سراسرت و معناداری مثل «ناچاری» تن نمی‌دهد و حتماً آن را، حتی اگر شده با افزودن بی‌دلیل یک «ب» در میانه، به شکلی غریب و بعید ارائه می‌کند؟ ظاهراً چون «ناپچاری»، خواننده را بیشتر به این باور می‌رساند که سخن از امری است تازه و ویرای سطح فکر عموم.

دلیل به‌ظاهر قانع‌کننده‌ای که می‌توان برای این انتخاب‌ها تراشید این است که شکل متفاوت یا به‌اصطلاح «نشاندار» کردن عبارت می‌تواند گویای آن باشد که این عبارت یک اصطلاح است و کاربردی تخصصی دارد. صحت چنین گزاره‌ای را در ادامه خواهیم سنجید.

• **پسینه متن** (تاجیک، ۱۳۸۲: ۱۲)

انتخاب «پسینه» به جای «پس» یا «پشت» این اصطلاح را از دو واژه دیگر تخصصی‌تر نشان می‌دهد. بنابراین عبارت همه‌فهم «behind of the text» با یک معادل کهن فارسی جایگزین می‌شود. شاید بگویند که این عبارت ترجمه اصطلاح فرانسوی «arriere-texte» است، پس باید ضرورتاً به شکلی «نشاندار» ترجمه شود تا بار اصطلاحی عبارت را نشان دهد. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا این اصطلاح در اصل فرانسوی «نشاندار» است؟ یعنی arriere در فرانسوی کلمه‌ای کهنه‌تر از زبان روز فرانسویان است؟ پاسخ این سؤال منفی است. arriere واژه‌ای پرکاربرد است و در زبان روزمره از جمله در عباراتی ساده مثل Faire un bond en arriere و jeter un regard en arriere به معنی «به عقب پریدن» و «به عقب نگاه کردن» استفاده می‌شود. سؤال بعدی این است که آیا در ترجمه انگلیسی این واژه «نشاندار» ترجمه شده تا ماهیت اصطلاحی اصل فرانسوی آن را برساند؟ باز هم پاسخ منفی است. جالب اینجاست که arriere یک گونه بسیار نزدیک به خود در انگلیسی کهن دارد: واژه rear که به قسمت انتهایی هر شیء اطلاق می‌شود و با واژه‌های rere و arere در فرانسوی کهن هم‌ریشه است^(۸). با این حال چه در انگلیسی و چه در فرانسه از امکانات کهن زبان برای نشاندار کردن این اصطلاح استفاده نشده‌است.

اما مهم‌تر از همه اینکه اگر بپذیریم که ارتباط میان دال و مدلول ارتباطی ذاتی و طبیعی نیست، بلکه دال‌ها قراردادهایی وضعی برای معنا هستند، آیا نمی‌توان به همین اعتماد کرد که با کاربرد یک واژه در معنای جدید و در بافت جدید خودبخود معنای اصطلاحی در ظرف آن گنجانده شده و به تدریج بسط معنایی پیدا می‌کند؟ آیا قدیم‌ترین و پرکاربردترین واژه‌هایی که در حوزه دانش ادبی کاربرد دارند - برای مثال واژه‌هایی مثل شعر، بیت، بحر، داستان، روایت و غیره - از نخست برای همان معانی تخصصی وضع شده‌اند یا با توسعه معنایی - که از قابلیت‌های طبیعی همه زبان‌هاست - معنای جدید به خود گرفته‌اند؟ مثال بعدی این بحث را روشن‌تر می‌سازد.

۳-۲- نشاندار کردن کلمه

• فرادهش (نک. فردید، ۱۳۸۷)

واژه «فرادهش» که به‌عنوان معادل واژه انگلیسی «Tradition» و آلمانی «überlieferung» پیشنهاد شده، واژه «سنت» را پس می‌زند. کاربران «فرادهش» معتقدند معنای انتقالی و جریان‌مند موجود در دو واژه انگلیسی و آلمانی، به واسطه پیشوند «Tra» و «über» به وجود آمده و این جزء معنایی در

واژه «سنت» وجود ندارد. حتی اگر معنای انتقال و جریان در لفظ واژه سنت نباشد - که هست - آیا فارسی‌زبانان سنت را در معنای «میراثی که از نسلی به نسل بعد می‌رسد»، به کار نمی‌برند؟ اگر جواب این سؤال مثبت باشد، باید گفت که سنت به راحتی می‌تواند هم‌معنی با überlieferung باشد، چراکه در معنای قاموسی überlieferung آمده: «میراثی که از نسلی به نسل بعد می‌رسد». از اینها گذشته واضعان این معادل توجه نداشته‌اند که یکی از معانی ریشه‌ای لغت سنت «دوام و استمرار» است؛ چنانکه احمدبن فارس به روشنی می‌گوید: «سنّ: و هو جریانُ الشیء و إطراده فی سهوله» (۱۴۰۴: ۶۱) عرب می‌گوید: «سنتُ الماء علی وجهی»، سنت اینجا به ریزش پیوسته و مداوم آب اشاره دارد (همان‌جا). شاید پنداشته شود که ارتباط طولانی واژه سنت با امور دینی در تاریخ کشورهای اسلامی، بار دینی خود را در کلمه حفظ می‌کند، حال آنکه überlieferung لزوماً بار دینی ندارد. اما حضور روان و فهمیدنی سنت در ترکیباتی مثل «سنت ادبی» یا «سنت شعری» و غیره نشان می‌دهد که کلمات ظرفیت ایفای نقش در کارکردهای مختلف را دارند.

نمونه زیر بهتر نشان می‌دهد که گاهی مترجم با محروم کردن زبان از امکانات طبیعی خودش - و به تبع آن محروم کردن گروهی از مخاطبان - واژه‌های زنده و کارآمد را از حیات ساقط می‌کند تا مگر معادلی «نشاندار» بسازد:

- **بداشتکرد / بداشته‌گیری پیش‌پنداشته‌ها** (بهروزی، ۱۳۸۹: ۳۸۳)
- **پیش‌پنداشته‌گیری بداشتکرد** (همان‌جا)

این دو معادل به ترتیب برای «positing the pre-suppositions» و «pre-supposing the positing» آمده‌است. توضیحاتی که مترجم برای انتخاب این معادل‌ها آورده، چنین است: «فعل پوزیت یعنی «موجودیت/ صحت چیزی را مفروض و متحصل گرفتن». فعل «داشتن» در فارسی واجد کلیه آرش‌های^(۹) لازم برای معادل‌قرارگرفتن با این کلمه می‌باشد [...] اما اشکال در اینجاست که «داشتن» یک کلمه معمولی و «بی‌نشان» است و بنابراین نمی‌تواند در نقش یک اصطلاح ظاهر شود. برای غلبه بر این دشواری، ما یک پیشوند خنثی از نظر معنایی را (در واقع، بای تزیین افعال را) به آن افزوده و فعل «داشتن» و از آنجا «بداشت کردن» را ساخته‌ایم [...] برای ترجمه صفت پوزیتوو هم از صفات «بداشته»، «بداشتی» و یا «بداشتگر» استفاده کرده‌ایم» (همان‌جا).

حتی با وجود این توضیح دقیقاً مشخص نمی‌شود «بداشتکرد پیش‌پنداشته‌ها» چه معنایی دارد. در یک توضیح ساده باید گفت منظور از positing the pre-supposition «مسلم فرض کردن پیش‌فرض‌ها» یا «برخودگرفتن پیش‌فرض‌ها» است. این اصطلاح درباره سوژه‌ای که

نقشی پیش‌فرضی را برای خود مسلم می‌گیرد، به کار می‌رود. برای مثال مادر فداکاری که خود را قربانی شده تصور می‌کند، حتی با وجود شکایت مادام از اوضاع، چون جز این، تعریف و فایده دیگری برای وجود خود نمی‌شناسد، در این نقش و در این فعالیت باقی می‌ماند (نک. Žižek, 2008: 245-246). اما مترجم برای «نشاندار» کردن اصطلاح، از سادگی لحن کلمه در زبان اصلی دور می‌شود تا ترجمه را «دقیق‌تر» کند.

اکنون ببینیم این‌مابه از تلاش مترجم برای «دقیق کردن» ترجمه در واحدهای بزرگتر زبان چه حاصلی به بار می‌آورد.

۳-۳- انباشت کلمات نشاندار

در بند زیر علاوه بر معادل‌های بالا، معادل‌های دیگری نیز که زیر آنها خط کشیده شده، به همان شیوه نشاندارسازی و به همان نیت ساخته شده‌اند:

«در اینجاست که سرانجام با مسأله پیش‌پنداشته‌های بداشت‌شده روبرو می‌گردیم: طبعاً سوژه در حین فعالیت محاطی- اختباری اش^(۱۰)، «جهان»، یعنی عینیت^(۱۱) زمینه‌گاه انجام فعالیت‌هایش را به‌مثابه چیزی از پیش‌فرا داده‌شده، به‌مثابه شرط بداشتگر فعالیتش، پیش‌پنداشته می‌گیرد؛ اما فعالیت بداشتی- اختباری او تنها در صورتی ممکن می‌شود که او ادراکات خود از جهان را به گونه‌ای ساخت دهد که جایی برای مداخله او باز کند - به عبارت دیگر، تنها در صورتی که او پساکشگرانه همان پیش‌پنداشته‌های فعالیت خود، پیش‌پنداشته‌های «بداشتکرد» خود، را بداشته کند» (ژیژک، ۱۳۸۹: ۳۴۴).

در کمال تعجب در متن انگلیسی می‌خوانیم:

«Here we finally encounter the problem of posited presuppositions: in his particular empirical activity, the subject of course presupposes the 'world', the objectivity on which he performs his activity, as something given in advance, as a positive condition of his activity; but his positive-empirical activity is possible only if he structures his perception of the world in advance in a way that opens the space for his intervention - in other words, only if he retroactively posits the very presuppositions of his activity, of his 'positing'» (Žižek, 2008: 247).

بر کسی که با زبان انگلیسی آشنایی دارد، دشوار نیست که تفاوت لحن میان این دو بند را دریابد. جدا از معادل مورد بحث معادل‌های دیگری هم که در متن آمده، انحراف از لحن متن اصلی را نشان می‌دهند:

- آرش برای sense
- اختباری برای empirical
- زمینه‌گاه برای on which
- از پیش فراداده‌شده برای given in advance
- بداشتی برای positive
- پساکنشگرانه برای retroactively

این معادل‌ها نه تنها هم‌ارز با کلمه مبدأ نیستند، بلکه بعضاً دقیق هم نیستند و حتی کاملاً اشتباه‌اند. برای مثال معادل «اختبار» برای empirical صحیح نیست. اختبار هم‌ریشه خبر و به معنای تجربت و آزمودن کسی یا چیز است «به نیتِ خبر یافتن و آگاهی یافتن» از کیفیت کار یا شایستگی وی. برای مثال در کلیله و دمنه آمده است: «هر که بر درگاه ملوک بی‌جرمی جفا دیده باشد [...] پیش از امتحان و اختبار، تعجیل نشاید فرمود پادشاه را در فرستادن او بجانب خصم» (نصرت‌الله منشی، ۱۳۸۲: ۷۱-۷۲) یا در کشف‌المحجوب می‌خوانیم: «به اختبار، امتحان دل اولیا خواهند به گونه‌گونه بلاها» (هجوری، ۱۳۸۷: ۵۶۴) و این نوع از تجربه و آزمون با آن تجربه و آزمونی که در معنای واژه empirical است، تفاوت فاحش دارد. واژه empirical از ریشه یونانی empeiria مشتق و به حوزه پزشکی مربوط می‌شود و به معنی کار آزمایشی و تجربی در برابر کار نظری و تئوری است (نک. Wedgwood, 1872: 238) و در این معنی به هیچ‌وجه با «اختبار» یکی نیست. همچنین معادل «پساکنشگرانه» برای retroactively صحیح نیست، چراکه پیشوند retro به عملی مرتبط با گذشته دلالت دارد و retroactively قیدی است برای هر آنچه که عطف‌به‌ماسبق باشد (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۴۱۸)، حال آنکه پیشوند «پسا» برای فارسی‌زبانان بیشتر گویای مرحله‌ای پسینی و آتی است؛ بدین دلیل معادل «پساکنشگرانه» بیش از آنکه به مرحله پیش از کنش و عمل دلالت کند، کاملاً برعکس، به مرحله پس از عمل دلالت دارد. این نمونه‌ها خواننده را درباره دقت ترجمه به تردید می‌اندازد و به این احتمال دامن می‌زند که معادل‌های این چنینی بیش از آنکه به نیت دقت در ترجمه انتخاب شده باشند، ابزار ترفیع صدای مترجم‌اند. مترجم قصد دارد نشان دهد بنای گفتمان وی در نقطه‌ای است که تنها دست برگزیدگان و فره‌مندان به آن می‌رسد.

کم نیست شمار نمونه‌هایی که بتواند عدم توازن میان لحن متن مبدأ و مقصد را نشان دهد. با این حال برای اختصار فهرست‌وار به چند نمونه دیگر اشاره می‌کنیم تا پس از آن به موضوع

مهم‌تری بپردازیم. در نمونه‌های زیر تفاوت میان میزان غرابت لفظ مبدأ برای اهالی آن زبان و غرابت لفظ فارسی برای فارسی‌زبانان مدنظر است. پیشنهاد می‌شود برای اینکه میزان این غرابت به بهترین وجه روشن شود، ابتدا کلمات فارسی را بدون مراجعه به واژه مبدأ بخوانید و معنایی را که در ذهن می‌سازد بسنجید، سپس به واژه مبدأ رجوع کنید، چراکه خواندن همزمان دو واژه، ناخودآگاه بر تصور هم‌ارزی آنها تأثیر می‌گذارد:

• استاندارد	• Standard	• (یزدانجو، ۱۳۹۷: ۳۰۸)
• ترابطی	• Connectionist	• (خندان، ۱۳۹۸: ۱۳۸)
• تعاطفی همراه با مبالغات	• Concernful dealing	• (همان‌جا)
• خفص جناح	• Understatement	• (مهاجر و نبوی، ۱۳۸۳: ۵۳۸)
• راویانگی	• Narrativité	• (نونهالی، ۱۳۷۸: ۳۶۳)
• زنایش	• Womanhood	• (مهاجر و نبوی، ۱۳۸۳: ۵۳۹)
• مثال‌متنی	• Architextualité	• (نونهالی، ۱۳۷۸: ۳۶۷)
• مکانِ شِوشی	• Espace en <u>devenir</u> (= become/get/ make)	• (شعیری، ۱۳۹۷: ۳۳۴)
• نامادِیگی	• Immateriality	• (حقیقی، ۱۳۹۶ الف و ب: ۳۶۶)
• یادآیند	• Script ^(۱۲)	• (صافی، ۱۳۹۱: ۷۴)

شواهد بالا نشان می‌دهد برخی معادل‌ها از این سوی بام سره‌گرایی افتاده‌اند و برخی از آن سوی بام عربی‌گرایی و کلمات مهجور، زبان را به سوی غرابت کلام پیش برده‌است. برخی از اصطلاحات بالا در زبان اصلی، با وجود بار اصطلاحی، از کلمات بسیار آشنا و معمول زبان مبدأ به شمار می‌روند. برای این دسته از مفاهیم در زبان اصلی واژه‌ای وضع نشده‌است بلکه این واژه‌ها از ذخیره واژگان معمول زبان، وام گرفته شده و با معانی جدید، ظرفیت‌های کاربردی جدیدی پیدا کرده‌اند (برای مثال به اصطلاح script در پی‌نوشت ۱۲ توجه کنید).

به نظر می‌رسد در زبان فارسی نیز لزومی نیست که برای تمام واژه‌های جدید، واژه تازه‌ای وضع شود یا از ته‌مانده انبان پهلوی یا عربی معادلی انتخاب شود. در بسیاری از این موارد می‌توان با وام‌گیری از واژگان معمول و به‌کارگیری آنها در زمینه جدید، بار اصطلاحی را به آنها افزود و بدین طریق هم زبان را از غرابت غیر ضرور دور کرد و هم به واژه‌ها حیاتی نو بخشید. برخلاف تصور

برخی، تنها راه پویا کردن و افزودن بر غنای زبان، وضع واژگان تازه یا بیدار کردن واژگان به خواب رفته و پسوند و پیشوندهای فراموش شده نیست بلکه پر کردن ظرف واژگان معمول از معانی تازه خود می تواند موجب پویایی و انبساط زبان باشد. تردیدی نیست که گاهی مترجم چاره‌ای جز معادل گذاری ندارد، اما آنگاه که مترجم برای حضور گفتمانی خود قدرتی بی‌مرز متصور است، دست خود را در انتخاب‌های آزادانه و دلخواهی باز می‌گذارد و نیاز به مراجعه به هیچ مرجعی را برای یکسان‌سازی ترجمه‌اش با ترجمه‌های پیشین یا سبک‌وسنگین کردن انتخاب‌هایش لازم نمی‌بیند. برای مثال، در منابع همین تحقیق در یک شمارش سردستی واژه «انگاره» و مشتقات آن معادل دست‌کم هفت واژه است:

- انگاره برای concept (طاهایی، ۱۳۸۵: ۳۴۶)
- انگاره برای idea (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۹۵؛ نجومیان، ۱۳۹۶: ۴۷۳)
- انگاره برای image (مهاجر و نبوی، ۱۳۸۳: ۱۷۲)
- انگاره برای script (صادقی، ۱۳۹۳: ۳۵۶)
- انگاره برای model (ضیمران، ۱۳۸۲: ۱۷۲)
- بن‌انگاره برای postulate (حقیقی، ۱۳۹۶ الف و ب: ۳۶۵)
- پیش‌انگاره برای presupposition (نونهایلی، ۱۳۸۳: ۳۸۰)

۳-۴- اعتبار‌گیری ترجمه‌های نادرست

اقدام دلخواهی و تهور در ترجمه می‌تواند در مدت کوتاهی زبان را از خیل واژگان ناآشنا پُرکند. باین حال این تازه آغاز ماجراست. تا اینجا با مترجمانی مواجه بودیم که دقت و حساسیت در امر ترجمه برایشان اهمیت دارد. اما متأسفانه فراگیر شدن این روش، الگوی زبانی جدیدی را باب می‌کند که می‌تواند در ترجمه‌های دیگر مورد سوءاستفاده قرارگیرد، به این معنی که از آن پس مترجمان ممکن است خطاهای ترجمه را در پس ادعای دشواریِ مطلب پنهان کنند ولی به اعتبار ترجمه‌های نامفهوم، اما دقیق قبلی، ترجمه خود را موجه جلوه دهند. تفاوت‌گذاری میان ترجمه سره و ناسره، وقتی هر دو در نامفهومی اشتراک داشته باشند، ممکن نخواهد بود. نجفی (۱۳۹۸) به‌خوبی نمونه‌هایی از این خطاها را نشان می‌دهد که به بهانه دشواریِ موضوع، طبیعی و عادی جلوه داده شده‌اند. در اینجا تنها اولین نمونه مورد نقد در این مقاله را ذکر می‌کنیم و خوانندگان را به خواندن اصل مقاله دعوت می‌کنیم.

در مقدمه ترجمه مورد بحث چنین آمده: «در این ترجمه سعی شده سختی متن، آنچنان که هست به فارسی منتقل شود [...] این فیلسوف و ادیب چیره‌دست [منظور آلن بدیو است] هم‌زمان که می‌نویسد، امواج متنوعی از تلمیحات را در ذهن و زبان خود حمل می‌کند که رساندن این بارهای ثقیل و وزین به مقصد زبان دیگر، اگر غیرممکن نباشد، دست کم بسیار دشوار است» (بدیو، ۱۳۹۴: ۱۲-۱۳). دشواری فلسفه بدیو ابزار ارعایی برای مترجم می‌سازد تا خواننده را در برابر جملاتی این‌چنینی به تسلیم و پذیرش وادارد:

«در میانه دهه پنجاه بود که آثار بکت را کشف کردم؛ این مواجهه‌ای بود واقعی؛ انفجاری سوپژکتیو از گونه‌ها که اثری به یادماندنی به‌جا گذاشت» (همان: ۹۱).

تخصصی شدن لحن در قسمت مشخص‌شده، خواننده را به این باور وامی‌دارد که اگر از این عبارت چیزی نمی‌فهمد لابد به دلیل فراتر بودن مطلب از سطح درک اوست، اما متن انگلیسی را بخوانیم:

«I discovered the work of Beckett in the mid- fifties. It was a real encounter, a subjective blow of sorts that left on indelible mark» (۲: ۱۳۹۸، نجفی، ۲۰۰۸).

توضیح نجفی نشان می‌دهد که عبارت of sorts که به معنی «یک جوری» است اینجا چطور به‌اشتباه «از گونه‌ها» معنی‌شده است (همان‌جا). درواقع این جمله به‌سادگی گویای آن است که مواجهه بدیو با آثار بکت در میانه دهه پنجاه تلنگری بوده‌است بر ذهن/روح او که اثر آن هیچ‌گاه محو نشده‌است.

مخاطبان تحت‌تأثیر قدرت تخصصی‌نمایی متن، خود را به آن تسلیم می‌کنند. این امر بر تهور مترجمان در ترجمه دامن می‌زند آنچنان که از نشر ترجمه‌هایی همچون نمونه زیر ابایی نیست:

نثر در اصل، بخشی «پرفراز و نشیب» را، حتی فرای پدیده شاخ و برگ نحوی در بر دارد. هر زیاده‌روی در فرم، نثر تتبع یا رمان را منجمد می‌سازد، و این نقص شرط ممکن را به وجود می‌آورد. درهم‌ریختگی معنادار نشان از آن دارد که نثر در ژرفنای چندشناختی زبان پیش می‌رود و همه اینها را به «بهانه ناممکن بودن» از بین می‌برد. خردپروری همچنین شاخصه دیگری از نثر، به نام «هدف ملموس‌شدگی» را ویران می‌کند. کسی که می‌گوید، خردپروری می‌گوید ابهام‌سازی و کلیت بخشی، در صورتی که نثر بر محور شفافیت می‌چرخد؛ نثر حتی موفق می‌شود تعداد زیادی از عناصر الهام‌آمیز یا تفکربرانگیز را که در مسیرش قرار می‌گیرد عینیت بخشد (پروست و مونتینی) [برمان، ۱۳۹۱: ۵۹].

در نهایت اینچنین جملاتی به کتاب‌ها و مقالات تألیفی نیز راه پیدا می‌کنند و گفتمانی را در حوزه نقد ادبی پدید می‌آورند که به شدت بیگانه می‌نماید. دانشجویان و دانشگاهیان ناچار از این منابع استفاده می‌کنند و موجب بازنشر این زبان می‌شوند. نمای غریب این گفتمان برخی از خوانندگان را از گردونه مخاطبان حذف می‌کند از طرف دیگر نمای تخصصی آن با اعمال قدرت بر مخاطبان عده‌ای از آنان را مقهور می‌کند تا ایشان آن را همچون لباس نداشت‌ه پادشاه برای خود باورپذیر کنند. ضمناً این گفتمان با رنگ‌وبوی تفرعن و تحکمش، از گفت‌وگو با سنت پیشین نقد ادبی در ایران دور می‌ماند. به گفته باختین، گفتمان تحکم‌آمیز اجازه نمی‌دهد که ما آن را با سایر گفتمان‌ها ادغام یا در صحت یا سقمش تردید کنیم، گفتمان تحکم‌آمیز حتی اگر ذاتاً باورپذیر نباشد، می‌کوشد ما را به پذیرش وادارد (نک. Bakhtin, 1996: 342).

۴- نتیجه‌گیری

در ترجمه‌های متون نظریه ادبی با در نظر گرفتن لحن کلمات و عبارات در زبان مبدأ و مقایسه آنها با لحن متن ترجمه‌شده، می‌توان دریافت که در مواردی مترجمان معادل‌هایی را انتخاب کرده‌اند که برای مخاطبان فارسی‌زبان، به مراتب غریب‌تر است (به نسبت اصل آن در زبان مبدأ). این استراتژی در ترجمه در واحدهای بزرگتر زبان یعنی عبارات و ساختار جملات نیز وارد می‌شود، به نحوی که نتیجتاً فرم و قالب نظریه در زبان فارسی، پیچیده‌تر از اصل آن به نظر می‌رسد. می‌توان احتمال داد که هدف از این انتخاب‌ها - خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه و تحت تأثیر سایق‌های گفتمانی - فراتر نشان دادن سطح کلام و تبدیل کردن گفتمان نظریه ادبی به گفتمانی استعلایی و «تنها در انحصار طبقه‌ای خاص از مخاطبان» باشد.

در این روند عنصر لحن با روابط قدرت ارتباط چندگانه‌ای برقرار می‌کند. هم قدرت حاصل از ترجمه‌های مترجمان و آثار بزرگ، مترجمان بعدی را به جانب چنین زبان بیگانه‌نمایی سوق می‌دهد و هم قدرت حاصل از بیگانه‌نمایی، همراه با واداشتن مخاطبان به اعجاب و ارعاب، آنها را به پذیرش این گفتمان و تصور مواجهه با امری شگرف وامی‌دارد. بدین ترتیب غرابت لحن با اقتدار گره می‌خورد و همین امر در ترجمه‌های ضعیف، اسباب توجیه و حتی اعتبار لحن پیچیده و نامفهوم ترجمه می‌شود. همین زبان از طریق راه پیدا کردن به مقالات، کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های تألیفی، به گفتمان مسلط نظریه‌های ادبی تبدیل می‌شود. به نظر می‌رسد با اصلاح وضعیت ترجمه‌ها، که اولین دریاچه‌های ورود نظریه‌های نوین ادبی به کشور ما هستند، بتوان تا

اندازه‌ای از بیگانه‌نمایی این گفتمان کاست و امکان گفت‌وگوی آن را با گفتمان‌های پیشین نقد ادبی در ایران فراهم کرد.

پی‌نوشت

۱- این اصطلاح از لارنس ونوتی است که بحث‌های پیشینه‌دار ترجمه آزاد یا دقیق را با دیدگاه‌های جدید و امروزی در کتاب *ناپیدایی مترجم* (۱۹۹۵) و *رسوایی‌های ترجمه* (۱۹۹۸) تحت عنوان «اهلی‌سازی و بیگانه‌سازی» مطرح می‌کند (Venuti, 1995; 1998).

۲- افکار هردر (Herder) فیلسوف قرن نوزدهم، بر آرای رمانتیک‌ها (از جمله گوته) درباره زبان و ترجمه بسیار تأثیرگذار بوده است (Munday, 2016: 47).

۳- "Über die verschiedenen Methoden des Übersetzens"، این مقاله، متن سخنرانی شلایر ماخر در سال ۱۸۱۳ در آکادمی سلطنتی علوم در برلین است. بعد از گذشت سال‌ها این متن همچنان یکی از تأثیرگذارترین متونی است که به زبان آلمانی در باب ترجمه نوشته شده و چنان بر اندیشمندان بعدی تأثیرگذار بوده است که از شلایر ماخر نقطه‌عطفی ساخته‌اند و ترجمه را به دو دوره قبل و بعد از وی قابل تقسیم دانسته‌اند.

۴- کوروش صفوی نیز با بهره‌گیری از مفاهیم سوسوری «ارزش، قیاس و تبادل» در دیدگاه سوسوری روش ترجمه بومی‌زدا را پیشنهاد می‌دهد (۱۳۸۰: ۵۲).

۵- برای نمونه نک. پرهام، ۱۳۷۸: ۴۰۷؛ بوشهری‌پور، ۱۳۶۳: ۵۰-۵۲.

۶- از آنجا که در این بخش معادل‌های ارائه شده، گزینشی بر مبنای کار مترجمان است و نه از آن مؤلفان اصلی، ارجاعات درون‌متن به نام مترجمان خواهد بود، در کتابنامه نام مؤلف و همچنین سایر اطلاعات کتابشناختی آمده است.

۷- نک. <https://www.aberto.de/de/ZWANG-enthalten.html>.

۸- برای دیدن تمام واژگان هم‌ریشه با *arriere* در فرانسه کهن

نک. <http://www.anglo-norman.net/gate>.

۹- در معنای *sense* بکاررفته است.

۱۰- در متن کتاب به اشتباه «اختیاری» حروف‌چینی شده است.

۱۱- در متن کتاب به اشتباه «عینین» حروف‌چینی شده است.

۱۲- اسکرپیت در اینجا یک اصطلاح شناختی است. ذهن ما ترتیب اتفاقات محتمل در یک موقعیت را به عنوان ذخیره‌ای اطلاعاتی در خود دارد. برای مثال ذهن به‌طور پیش‌فرض می‌داند که ترتیب اتفاقات در یک مهمانی چگونه خواهد بود (برای اطلاعات بیشتر درباره اسکرپیت نک. Tomkins,

1987). اصطلاح script که در زبان انگلیسی معنای سناریو و نمایش نامه را نیز در خود دارد، کاملاً با این معنای تخصصی هماهنگ و کاملاً آشنابندهن است.

منابع

- آقاگل زاده، ف. و فیروزیان، آ. ۱۳۹۵. «بررسی بازنمایی ایدئولوژی در متون ترجمه شده سیاسی در چارچوب تحلیل گفتمان». *مجله زبان شناسی و گویش های خراسان*، (۱۴): ۲۵-۴۹.
- آلن، گ. ۱۳۹۷. *بینامتنیت، ترجمه پ. یزدانجو*. تهران: مرکز.
- احمدبن فارس، ا. ۱۴۰۴. *معجم مقاییس اللغة، المجلد الثالث*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- احمدی، م.ر. و حقیقت منش، ح. ۱۳۹۲. «رعایت لحن در ترجمه فارسی اشعار ژاک پرور». *بوطیقا*، (۱): ۳-۴۳-۵۶.
- اریس، آ. و هاشمی، م.ر. ۱۳۹۳. «بررسی ترجمه اخبار سیاسی با رویکرد تحلیل گفتمان». *مجموعه مقالات سومین همایش ملی تحلیل گفتمان*، تهران: نویسه پاریسی. ۶۵-۷۸.
- استاکول، پ. ۱۳۹۳. *درآمدی بر شعرشناسی شناختی، ترجمه ل. صادقی*. تهران: مروارید.
- اسکولز، ر. ۱۳۸۳. *ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه ف. طاهری*. تهران: آگه.
- اسون، پ. ۱۳۸۶. *واژگان فروید، ترجمه ک. موللی*. تهران: نی.
- اشمیتس، ت. ۱۳۸۹. *نظریه ادبی جدید و ادبیات کلاسیک، ترجمه ح. صبوری و ص. علیون خواجه دیزج*. تبریز: دانشگاه تبریز.
- امامی، ک. ۱۳۴۶. «مسئله لحن در ترجمه (از زاغ فرنگی بلبل پارسی گو نسازید)». *اندیشه و هنر*، (۱۰): ۱۵۲۸-۱۵۳۴.
- امن خانی، ع. ۱۳۹۱. «آسیب شناسی کاربرد نظریه های ادبی در تحقیقات معاصر». *فصلنامه پژوهش های ادبی*، (۹): ۳۶-۵۱-۷۵.
- امیرشجاعی، آ. و قریشی، م.ح. ۱۳۹۵. «بررسی تغییر ایدئولوژی در ترجمه براساس تحلیل گفتمان». *زبان پژوهی دانشگاه الزهراء*، (۸): ۷-۲۳.
- ایوتادیه، ژ. ۱۳۷۸. *نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه م. نونهالی*. تهران: نیلوفر.
- ایرنا. ۱۳۹۷. «هفتمین همایش ملی نقد و نظریه ادبی در دانشگاه امام (ره) برگزار شد»، بازیابی در آدرس: www.irna.ir/news/8312407/
- بدیو، آ. ۱۳۹۴. *در باب بکت، ترجمه ا. حسینی*. تهران: بوتیمار.
- برمان، آ. ۱۳۹۱. *ترجمه و جزء کلمه (یا بیتوته در دور دست)*. ترجمه ف. عشقی. تهران: قطره.
- بوشهری پور، ه. ۱۳۶۳. «ترجمه ای نامفهوم از کتاب کانت». *نشر دانش*، (۴): ۵۰-۵۲.
- بهروزی ۱۳۸۹. نک. ژیتک (۱۳۸۹).

- پرهام، ب. ۱۳۷۸. *باهم‌نگری و یکتانگری*، تهران: آگاه.
- تاجیک ۱۳۸۲. نک. ساراپ (۱۳۸۲).
- تودوروف، ت. ۱۳۸۵. *نظریه ادبیات*، ترجمه ع. طاهایی. تهران: اختران.
- توروپ، پ. ۱۳۹۰. «ترجمه کردن و ترجمه به مثابه فرهنگ»، ترجمه گ. سعیدنیا. *نشانه‌شناسی فرهنگی*، به کوشش ف. سجودی. تهران: علم. ۲۰۱-۲۲۰.
- حسن‌لی، ک. ۱۳۹۱. «گزارش نشست تخصصی ادبیات فارسی و میراث‌های تمدنی». *کتاب‌ماه ادبیات*، سال ششم (۶۱): ۱۰۹-۱۱۳.
- حق‌شناس، ع.م. و دیگران. ۱۳۸۳. *فرهنگ معاصر هزاره*، تهران: فرهنگ معاصر.
- حقیقی. ۱۳۹۶ الف. نک. هارت و نگری (۱۳۹۶).
- _____ . ۱۳۹۶ ب. نک. دلوز (۱۳۹۶).
- خانجان، ع. و میرزا، ز. ۱۳۸۶. «بازنمود ایدئولوژی و قدرت در ترجمه»، *مطالعات ترجمه*، ۱۲(۳): ۷-۲۸.
- خانجان، ع.ر. ۱۳۹۰. «پیشنهاد الگویی برای تحلیل انتقادی ترجمه». *فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه*، (۲): ۹۳-۱۲۹.
- خاتمی، ا. ۱۳۹۷. «جریان ادبیات امروز راه به جایی نمی‌برد». برگرفته از اینستاگرام <https://bit.ly/32eZcMq>
- خزاعی‌فر، ع. ۱۳۹۶. «چهار نوع ترجمه». *فصلنامه مترجم*، (۶۱): ۳-۱۱.
- _____ . ۱۳۸۴. «نظریه ترجمه، دیروز و امروز». *نامه فرهنگستان*، (۲۸): ۶۹-۷۹.
- خندان. ۱۳۹۸. نک. هالینگزورث (۱۳۹۸).
- دلوز، ژ. ۱۳۹۶. «افلاتون و وانموده». ترجمه م. حقیقی. *سرگشتگی نشانه‌ها*، تهران: مرکز.
- ریکور، پ. ۱۳۸۶. *درباره ترجمه*، ترجمه م. بحرانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- _____ . ۱۳۸۳. *زمان و حکایت*، ترجمه م. نونهالی، تهران: گام نو.
- ژیژک، ا. ۱۳۸۹. *عینیت ایدئولوژی*، ترجمه ع. بهروزی. تهران: طرح نو.
- ساراپ، م. ۱۳۸۲. *پساساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه م.ر. تاجیک. تهران: نی.
- سعیدی، م. و معاذاللهی، پ. ۱۳۹۶. *سنت ترجمه در عصر ایلیخانان و تیموریان*، تهران: قطره.
- شعیری، ح.ر. ۱۳۹۷. *نشانه‌معناشناسی دیداری*، تهران: سخن.
- صادقی. ۱۳۹۳. نک. استاک‌ول (۱۳۹۳).
- صافی. ۱۳۹۱. نک. یان (۱۳۹۱).
- _____ . ۱۳۹۳. نک. هرمن (۱۳۹۳).
- صفوی، ک. ۱۳۸۰. *هفت گفتار درباره ترجمه*، تهران: مرکز.
- صلح‌جو، ع. ۱۳۸۳. *گفتمان و ترجمه*، تهران: مرکز.

- ضیمران، م. ۱۳۸۲. *درآمدی بر نشانه‌شناسی هنر*، تهران: قصه.
- طاهایی. ۱۳۸۵. نک. تودوروف (۱۳۸۵).
- طاهری. ۱۳۸۳. نک. اسکولز (۱۳۸۳).
- عمارتنی‌مقدم، د. ۱۳۹۶. «از اپوخته تا نوآوری‌های شاعرانه». *نقد ادبی*، ۳۸ (۱۰): ۱۷۱-۲۱۲.
- فتوحی، م. ۱۳۹۵. «متون کهن و نظریه ادبی مدرن». *نقد ادبی*، ۳۳ (۹): ۷-۱۹.
- فرحزاد، ف. ۱۳۸۶. «نقد ترجمه». *مجله بخارا*، (۶۲): ۴۲۰-۴۲۴.
- فردید، ا. ۱۳۸۷. *دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان*، گردآوری م. مددپور. مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر.
- فولادوند، ع. ۱۳۸۹. «همیت لحن در ترجمه-گفتگو با عزت اله فولادوند»، برگرفته از <http://translatology.mihanblog.com/post/75>
- قبادی، ح. ع. ۱۳۹۱. «گزارش نشست تخصصی ادبیات فارسی و میراث‌های تمدنی». *کتاب ماه ادبیات*، سال ششم (۶۱): ۱۰۹-۱۱۳.
- غلامحسین‌زاده، غ. ج. ۱۳۹۱. «گزارش ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی» برگرفته از <https://bit.ly/342XcIN.pdf>: ۸-۱.
- گنتزلی، ا. ۱۳۸۰. *نظریه‌های ترجمه در عصر حاضر*، ترجمه ع. صلح‌جو، تهران: هرمس.
- گنتزلی، ا و تیموکزکو، م. ۱۳۹۴. *ترجمه و قدرت*، ترجمه م. کریمی بهبهانی. تهران: قطره.
- گیرو، پ. ۱۳۸۳. *نشانه‌شناسی*، ترجمه محمد نبوی. تهران: آگه.
- لوتمان، ی. ۱۳۹۰. «درباره سپهر نشانه‌ای». ترجمه ف. کاکه‌خانی. *نشانه‌شناسی فرهنگی*، به کوشش ف. سجودی. تهران: علم. ۲۲۱-۲۵۷.
- مکاریک، ای. ۱۳۸۳. *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه م. مهاجر و م. نبوی. تهران: آگه.
- مهاجر و نبوی. ۱۳۸۳. نک. مکاریک (۱۳۸۳).
- نبوی. ۱۳۸۳. نک. گیرو (۱۳۸۳).
- نجفی، ص. ۱۳۹۸. «در باب کدام بکت؟ به روایت کدام بدیو؟». *روزنامه شرق*، (۳۴۴۱). انتشار برخط برگرفته از <https://bit.ly/348gufE>.
- نجومیان، ا. ع. ۱۳۹۶. *نشانه‌شناسی (مقالات کلیدی)*، تهران: مروارید.
- نصرالله منشی. ۱۳۸۲. *کلیده و دمنه*، تصحیح م. مینوی. تهران: امیرکبیر.
- نونهالی ۱۳۷۸. نک. ایوتادیه (۱۳۷۸).
- _____. ۱۳۸۳. نک. ریکور (۱۳۸۳).
- هارت، م. و نگری، آ. ۱۳۹۶. «کار دیونوسوس». ترجمه م. حقیقی. *سرگشتگی نشانه‌ها*، تهران: مرکز. هالینگزورث، چ. ۱۳۹۸. *پدیدارشناسی مارتین هیدگر و علوم شناختی*، ترجمه ر. خندان. آبادان: پرسش.

- هجویری، ا. ۱۳۸۷. *کشف‌المحجوب*، تصحیح م. عابدی. تهران: سروش.
- هرمن، د. ۱۳۹۳. *عناصر بنیادین در روایت*، ترجمه ح. صافی. تهران: نی. یزدانجو. ۱۳۹۷. نک. آلن (۱۳۹۷).
- یان، م. ۱۳۹۱. «روایت‌شناسی شناختی». *دانشنامه روایت‌شناسی*، ترجمه ح. صافی. تهران: علم.
- Bakhtin, M. 1996. *The Dialogic Imagination: Four Essays*, M. Holquist (ed.). Austin: University of Texas Press.
- Baldick, C. 2001. *The concise Oxford dictionary of literary terms*. Oxford: Oxford University Press.
- Barnstone, W. 1993. *The poetics of translation: history, theory, practice*, New Haven: Yale University Press.
- Benjamin, W. 2002. "The Task of the Translator". *Walter Benjamin (Selected Writings)*, Vol.1. M. Bullock and M. W. Jennings (eds.). Cambridge: Harvard University Press.
- Dryden, J. 1987. *The Works of Virgil in English*. Vol.5. W. Frost & V. A Dearing (eds.). Berkeley & Los Angeles: University of California Press.
- _____. 2015. *Preface to Sylvae*. retrieved from <https://www.bartleby.com/204/180.html>
- Hacker D. & Sommers N. 2014. *The Bedford Handbook*. New York, Boston: Bedford/St. Martin's.
- Hatim, B & I. Mason. 1993. *Discourse and the Translator*, New York: Longman.
- _____. 1997. *The Translator as Communicator*, London: Routledge.
- Hatim, B. & Munday, J. 2004. *Translation: An advanced resource book*, Abingdon: Routledge.
- Herman, D. 2009. *Basic Elements of Narrative*. Sussex: Wiley.
- Hermans, T. 1996. "The translator's voice in translated narrative". *International Journal of Translation Studies*. 8(1): 23-48.
- Holman, C. H. 1985. *A Handbook to Literature*, Indianapolis: Bobbs_Merill Education Pub.
- House, J 1989. "Translation Quality Assessment". *Reading in Translation Theory*. A. Chesterman (ed.). Helsinki: Oy Finn Lectura Ab: 157-161.
- Manser M. H. (ed.). 1996. *Macmillan Student's Dictionary*. London: Macmillan.
- Munday, J. 2001. *Introducing Translation Studies: Theories and Applications*. New York: Routledge.
- Newmark, P. 1981. *Approaches to Translation*. Oxford, New York: Pergam.
- Nida, E & C. R. Taber. 1969. *The Theory and Practice of Translation*. Leiden: Brill.
- Reiss, K. 2000. *Translation Criticism, the Potential and Limitations*, Trans. By E. F. Rhodes. New York: American Bible Society.

- Ricoeur, P. 2006. *On Translation*, Trans. by E. Brennan. London & New York: Routledge.
- Schleiermacher, F. 2006. retrieved from <http://users.unimi.it/dililefi/costazza/programmi/2006-07/Schleiermacher.pdf>.
- Segers, RT. 2000. "The Cultural Turn: The Importance of the Concept "Cultural Identity"". In *Under Construction: Links for the Site of Literary Theory (Essays in Honour of Hendrik van Gorp)*, Leuven: Leuven University Press.
- Snell-Hornby, M. 1988. *Translation Studies: An Integrated Approach*. Amsterdam- Philadelphia: J. Benjamins.
- Szymańska, K. 1916. "How Translations Function: Illusion and Disillusion". *Rereading Schleiermacher: Translation, Cognition and Culture*, Seruya & Teresa & Justo & José Miranda (eds.). London: Springer.
- Tomkins, S. 1987. "Script Theory". *The Emergence of Personality*, J. Arnoff & A. I. Rabin, and R. A. Zucker (eds.). New York: Springer Publishing Company: 147–216.
- Urbom, R. (Ed.) 2005. *Oxford American Wordpower Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
- Venuti, L. 1995. *The Translator's Invisibility: A History of Translation*, London & New York: Routledge.
- _____. 1998. *The Scandals of Translation: Towards an Ethics of Difference*, London & New York: Routledge.
- _____. 2001. "Strategies of Translation". In *Routledge Encyclopedia of Translation Studies*, M. Baker & G. Saldanha (eds.). 2nd ed. London and New York: Routledge: 240-244.
- Wedgwood, H. 1872. *A Dictionary of English Etymology*. London: Trübner.
- Žižek, S. 2008. *The Sublime Object of Ideology*, London: Verso.